

جنگ نوین خدایان و نابهنگامی سیاست اوپاما

متأسفانه، بخصوص پس از بقدرت رسیدن آقای اوپاما در امریکا، و سیاست او در راستای تشویق اسلامیت ها برای رسیدن به قدرت در کشورهای اسلامی خاور نزدیک و میانه، ما هم اکنون با روندی روبرو هستیم که بجای کوشش برای دموکراتیزه کردن حکومت های سکولار و استبدادی منطقه، به سرنگون کردن آنها و ایجاد جانشین های اسلامیت مشغول است.

esmail@nooriala.com

در هر زبانی، برای آن «نیرو - شخصیت»ی که تصور می رود بر عالم هستی سلطه دارد و زاینده و نگاهدارنده وجود و موجودات است، واژه ای «عام» وجود دارد. کودکان این واژه را زود می آموزند و بر اثر آن نگاه شان به جهان نیز صورتی عام بخود می گیرد. باور می کنند که جهان را آفریننده و نگاهدارنده ای است که همه آدمیان بوجودش احتیاج دارند، از خواست اش اطاعت می کنند، برای کارها و درمان های خود از او کمک می طلبند و... در فارسی کنونی، ما این «نیرو - شخصیت» را «خدا» می نامیم. اما، در واقع، واژه «خدا» معرف یک «مفهوم» است و نه یک «مصدق معین». مثل اینکه گفته باشیم «درخت». در بیرون از ذهن ما - در عالم «خارج» - چیزی به نام «درخت» وجود ندارد؛ آنچه هست تیره های مختلف درخت است: درخت کاج، درخت چنار، درخت سیب. و اگر به کسی بگوئیم «درخت را نشانم بده» او تنها می تواند تک درخت خاصی را نشان مان بدهد؛ که مصداق معینی از درخت عام است.

این عام و خاص بودن تصور ما از «خدا» داستان بلندی دارد. زندگی بشر با فرهنگ «چند خدائی» آغاز شده است. هر عنصر قاهر طبیعت خدائی محسوب می شده و هر انسان فرهنگی شده به وجود چندین خدا قائل بوده و، از استخراج وجوه مشترک خدایان اش، مفهوم عام خدا را بر می ساخته است. یعنی زندگی اجتماعی آدمیان ساحت خدایان گوناگونی بوده که انسان، در ذهن خویش، برخی از مشخصات مشترک شان را استخراج کرده (یا به اصطلاح ریاضی «از آنها فاکتور گرفته») و این وجه (یا وجوه) اشتراک را «خدا» نامیده است. از نظر او «خدا» یک واقعیت عام ذهنی بوده اما، در عالم واقع و خارج از او، چندین خدا وجود داشته اند. گروهی شان زینه و بخشی شان مادینه.

میراث این «گذشته» در اجتماع امروزی نیز باقی مانده و کارائی دارد. در واقعیت زندگی اجتماعی کنونی نیز «خدا» وجود ندارد بلکه «خدایان» گوناگونی در اذهان آدمیان گوناگون هستی دارند که هر یک با ویژگی های «خاص» خودشان شناخته می شوند و سرمنشاء آن مفهومی محسوب می شوند که «دین» خوانده می شود. هر دین دارای خدای خاص خویش است.. بر همین پایه، کسی را که بطور کلی می پندارد که «خدا» هست با نام «اهل اعتقاد» می شناسند اما کسی که پیرو یک خدای خاص است «اهل دین آن خدا» محسوب می شود. خدای اهل دین با خدای اهل اعتقاد تفاوت کلی دارد. خدای اهل اعتقاد از استخراج وجوه مشترک خدایان به دست می آید، اما خدای اهل دین بر ویژگی های خاص خود، که او را از سایر خدایان جدا و متمایز می کند، استوار است.

این امر هنگام فراگرفتن زبان های دیگر واقعیت خود را بهتر نشان می دهد. در کلاس زبان یاد می گیریم که انگلیسی زبان ها به خدا می گویند «گاد»، اما یاد نمی گیریم که انگلیسی های مسیحی یا یهودی یا مسلمان هر یک برای خود دارای خدای خاصی هستند که نام ویژه ای دارد. به همین دلیل آشنائی زبانی اغلب به آشنائی فرهنگی نمی انجامد؛ چرا که تنها در حوزه فرهنگ است که انواع و اقسام خدایان خاص ظهور می کنند و معنا می یابند.

یعنی، آنکه زندانی فرهنگ اجتماع خویش است و از جهان های فرهنگی دیگر خبر ندارد، تفاوتی هم بین خدای عام و خدای خاص قائل نیست و هنگامی که لفظ عام «خدا» را بکار می برد منظورش خدای خاص فرهنگ خودش نیز هست. در جریان زبان آموزی نیز در این تصور تفاوت چندانی رخ نمی دهد. از نظر او انگلیسی زبان ها هم به همان «خدا» ئی که او در تصور دارد می گویند «گاد».

اما کافی است که شخص پا از حوزه فرهنگ خویش بیرون نهد و با فرهنگ های دیگری که در جامعه بزرگتر خودی، و یا جامعه بیگانه، وجود دارند آشنا شود تا دریابد که، علاوه بر مفهوم عام «خدا»، هر «خرده فرهنگ» خودی و هر فرهنگ جامع بیگانه دارای خدای «خاص» خویش است. او رفته رفته در می یابد که خدای یهودیان و مسیحیان «یهوه» نام دارد، خدای زرتشتیان «مزدا» است، و خدای مسلمانان «الله». در ساحت این نام ها دیگر وجوه اشتراک محو می شوند و نه تنها وجوه اختلاف جلوه گری می یابند بلکه پیروان هر یک از این خدایان خدای دیگران را نفی کرده و خدای خود را «خدای واقعی» می داند و گاه، بخاطر او، به جنگ پیروان خدایان دیگر می رود.

داستان به اینجا هم ختم نمی شود. در داخل یک فرهنگ دینی هم برداشت های مختلفی از یک خدای واحد بوجود می آید و پیروان هر «برداشت» مشخصات و صفاتی را برای خدای همان دین قائل می شوند و مشخصاتی را که پیروان «برداشت» های دیگر از «همان خدا» دارند نمی پذیرند. اینگونه است که هر «دین» خود در قالب «مذهب» های گوناگون متلاشی می شود. یک شیعه و یک سنی هر دو مسلمانند و «الله» را قبول دارند اما برداشت شان از «الله» با هم متفاوت است. در اصطلاح، جمع این برداشت ها را «اصول دین» می گویند که در واقع باید «اصول مذهب» خوانده شوند. اصول دین سنی با شیعه فرق دارد و همین فرق، در طول تاریخ، منشاء جنگ ها و خونریزی های فراوان بین خود مسلمانان شده است و هنوز هم می شود.

اگر در همین حوزه فرهنگ اسلامی و دین اسلام توقف کنیم و به سرچشمه های آن برگردیم خواهیم دید که این دین و فرهنگ اش با «جنگ خدایان» آغاز شده است. نام مفهوم عام «خدا» در عربی، اگر مذکر باشد، «اله» است؛ و اگر مؤنث باشد «الاهه». پیش از استقرار اسلام در شبه جزیره عربستان، شهر مکه و خانه کعبه (به معنی اطاق مکعب شکل) محل نگاهداری «بت» ها (یا نمادهای تمثیلی) خدایان اعراب بود که یکی از آنها «الله» نام داشت و بعدها بعنوان خدای مسلمانان شناخته شد و از مقام «بت» به مقام «خدای انتزاعی حاضر در عالم غیب» رسید.

در آن زمان، «هر قبیله "اله" (یا خدا) ئی داشت که در قالب بتی تجسم یافته و آن بت در بتکده مرکزی موسوم به کعبه نگهداری می شد. هر کس، یا هر قبیله ای، می توانست خدای خویش را خود انتخاب کند و بر او نیایش برد و از آدابی که دینکاران آن خدا برایش معین می کردند تبعیت نماید. بدین سان، بتکده کعبه نماد تنوع مذهبی، همزیستی مذهبی و تساهل مذهبی بود. کسی بر سر اینکه کدام خدا از دیگران برتر است دعوا نمی کرد. هر ساله مردمان قبایل مختلف به مکه می آمدند تا مراسم "حج" بجای آورند، هرکس به نیت نیایش خدای خود می آمد، اما همه مراسم حج را با هماهنگی انجام می دادند. به دور بتکده طواف می کردند، شب ها در حلقه هائی گرد می آمدند و سرود می خواندند، شاعران سروده هاشان را در مراسمی همچون "شب های شعر" می خواندند و شنودگان بهترین ها را بر می گزیدند تا برای یک سال به دیوار کعبه آویخته شوند. به این شعر های برگزیده "معلقه" و (یا "معلقات") می گفتند. مکه شهر مسالمت و همزیستی بود، وادی ایمن بود، پا که در آن می گذاشتی جنگ را می بوسیدی و کنار می گذاشتی. تا اینکه سال دهم هجری مسلمانان فرا رسید. آنها یک سال پیشتر به نیت فتح مکه آمده و در بیرون آن شهر با بزرگان مکه پیمان صلح بسته و برای تسلیم شهر به آنان مهلتی یک ساله داده بودند. آنک آن مهلت بسر آمده بود». (1)

توجه به شعارهای مسلمانان آمده از «مدینه النبی»، به هنگام ورود به مکه، روشن کننده چگونگی اوج جنگ خدایان است. یک شعارشان اعلام می داشت که «الله اکبر» یعنی «الله بزرگ ترین است». در این شعار وجود خدایان دیگر تصدیق می شد اما الله بزرگ ترین آنان به حساب می آمد. شعار دوم اما به همین تصدیق نیز خاتمه داده و اعلام می دارد که «لا اله الا الله»؛ یعنی هیچ اله (یا خدا) ی دیگری جز الله وجود ندارد. مسلمانان این اعتقاد را «توحید» یا «وحدانیت الله» نام گذاشته و همین شعار را مجوز آن کردند که پیامبر اسلام وارد خانه کعبه شود و همه بت ها یا خدایان موجود در آن را بشکند و اسلام را دین رسمی اعراب کند.

در واقع، احداث هر «دین توحیدی» اعلام جنگ خدای آن دین با خدایان دیگر است. ابراهیم هم، که مسلمانان او را اولین مسلمان دانسته و «خلیل الله» اش می خوانند و سر سلسله پیامبران ادیان ابراهیمی محسوب می شود نیز، در استوره مربوط به او، کار خویش را با شکستن بت ها آغاز می کند.

بدینسان، معنای توحید در داخل هر «دین توحیدی» نفی خدایان دیگر است و هر دین توحیدی، که نهاد تبدیل کننده خدای عام به خدای خاص است، دشمن ادیان دیگر و بهانه جنگ و فتح جهان به زور شمشیر بوده و از زمان آغاز «دوران تک خدائی» در جهان همواره خون طلبیده و خون ریخته است. به همین دلیل نیز بوده که عقلای هر قوم، با درک تهدیدی که اینگونه ادیان برای جوامع بشری دارند، کوشیده اند تا مفهوم «توحید» را به صورتی معنا کنند که راه برای بازگشت «خدای عام» به ساحت آن گشوده شود. تاریخ نشان می دهد که قرائت «ضد توحیدی» عقلای صلح طلب اقوام از مفهوم «توحید» آن بوده که همه ادیان درباره یک خدای واحد سخن می گویند و جنگ و هیاو و تفرقه بین پیروان ادیان ناشی از اشتباه و سوء فهم و غرض های آدمی است.

در همه ادیان و فرهنگ های دینی این اتفاق در حوزه نگرش عرفانی و حکمت «وحدت وجود» رخ داده است و عرفای هر فرهنگ کوشیده اند، از طریق دگرگون سازی مفهوم «وحدت»، از خاص به عام، و از یهوه و مزدا و الله وامثال شان، به «خدای عام و واحد» برسند.

اگر به متون بی شمار عرفانی فرهنگ اسلامی مراجعه کنیم متوجه عمق و اهمیت این قرائت صلح آمیز از مفهوم «توحید» می شویم. شاید چکیده این اندیشه را بتوان در شعر مشهور شیخ بهائی یافت، آنجا که می گوید:

«تا کی به تمنای وصال تو "یگانه" / اشکم شود، از هر مژه، چون سیل، روانه؟ / ... / رفتم به در صومعه‌ی عابد و زاهد / دیدم همه را پیش رخت، راکع و ساجد // در میکده، رهبانم و در صومعه، عابد / گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد // یعنی که تو را می‌طلبم خانه به خانه // روزی که برفتند حریفان پی هر کار / زاهد سوی مسجد شد و من جانب خمار / من یار طلب کردم و او جلوه‌گه یار / حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار / او خانه همی جوید و من صاحب خانه / ... / عاقل، به قوانین خرد، راه تو پوید / دیوانه، برون از همه، آیین تو جوید / تا غنچه‌ی بشکفته‌ی این باغ که بوید / هر کس به زبانی، صفت حمد تو گوید / بلبل به غزلخوانی و قمری به ترانه...»

همین متفکرانند که ناقوس کلیسا و بانگ الله اکبر را یکی می گیرند، از زبان خدا به موسی فرمان می دهند که او برای «وصل کردن» آمده است و باید به چوپان بگوید که، در گفتگو با خدا، «هیچ آدابی و ترتیبی» (که خاص مذاهب است) نجوید و «هرچه می خواهد دل تنگ» اش بگوید.

از نظر من، این قرائت بدیع و کارآمد و انسان ساز، آن هم از مفهوم خونریز و جنگنده ای همچون «توحید»، بزرگ ترین دست آوردی است که عارفان بزرگ به جامعه بشری تقدیم کرده و از این راه کوشیده اند تا امر «تقریب» (یا نزدیکی بین ادیان) را فراهم سازند.

در واقع، اگر عارفان را «عام سازان» مفهوم «خدا» بدانیم ناگزیریم که دینکاران (حجة السلام ها، آیت الله ها، نویسندگان توضیح المسائل و مراجع شریعت مذاهب) را «خاص کنندگان» آن مفهوم و، در نتیجه، حاملان اندیشه های مبتنی بر ستیز و جنگ بدانیم.

پیدایش آنچه اسلام‌یسم، یا اسلام سیاسی، خوانده می شود و در آن دینکاران مذاهب اسلامی، با شرایع و توضیح المسائل گوناگون شان، دست بالا را پیدا کرده اند، در واقع آغاز حرکت جدیدی بوده است در عکس راهی که عرفای ما در طی چند قرن پیموده و در حد توان خویش کوشیده اند تا به اسلام چهره ای «رحمانی» داده و از تمایلات خونریز آن (که خاص اسلام هم نیست) بکاهند.

اکنون، شعار اسلام‌یست ها، بار دیگر، همان «الله اکبر» و «لا اله الا الله» است و آنان جهان را به دو اردوگاه «دار الاسلام» و «دار الکفر» تقسیم کرده و خواستار درهم شکستن این دومی اند.

اسلام‌یست ها، همچون پیروان هر ایدئولوژی انحصار طلب دیگر، قصد یک سان و یک دست کردن جهان کرده اند؛ می خواهند «مدیریت جهان» را به نام الله شان به دست گیرند و اجرای احکام او را، که به دست دینکاران مدون شده اند، بر همه کس و همه جا تحمیل کنند.

این امر، بطور طبیعی، موجب آن شده است که رفته رفته دینکاران ادیان توحیدی دیگر هم به حوزه جنگ خدایان بازگردند. این روزها در بیشتر کلیساهای مغرب زمین دیگر سخن از «خدای مسلمانان» (که بر حسب نظر عرفان مسیحی می تواند با خدای مسیحیان یکی باشد) نمی رود، بلکه از «الله» سخن گفته می شود و دینکاران مسیحی او را «خدای ساختگی» (Fake God) می نامند که در برابر «خدای واقعی» آنها قد علم کرده است.

به یاد داشته باشیم که پس از حمله مسلمانان فرقه «القاعده» به برج های دوفلوی نیویورک، جورج بوش، رئیس جمهور وقت امریکا، نیز از این حادثه با تعبیر یک «جنگ صلیبی» دیگر یاد کرد و بدینسان، داستان عبرت انگیز حمله مسیحیان اروپای غربی به اورشلیم در قرن 12 میلادی برای پس گرفتن خانه خدایشان از دست مسلمانان را زنده کرد.

اگر ساموئل هانتینگتون نیز از «جنگ تمدن ها» در آینده بشریت سخن می گوید، در واقع مشغول ارائه تعبیر دیگری از همین «جنگ خدایان» است. در تعبیر او، در مرکز هر «تمدن»، یک «دین» و یک «خدا» وجود دارد و آینده بشر را برخورد این خدایان، و در نتیجه این تمدن ها، رغم خواهد زد؛ نوعی آینده نگری بدبینانه که لرزه بر اندام آدمی می اندازد.

پرسش مهمی که اکنون مطرح است اینگونه قابل فرمول بندی ست: آیا می توان «نواندیشی شیعی» و البته اسلامی را، لاقلاً از منظر نتایج اش، نوعی بازگشت به کوشش عرفای اسلامی دانست که تفسیر و قرائتی «رحمانی» را از فرهنگ قرآنی ارائه می دادند تا زهر مذهب توحیدی شان گرفته شود و زمان و زمانه بر مدار مدارا و تساهل و آسان گیری بچرخد؟

به تعبیری دیگر، آیا راه نجات جامعه ما از قربانی شدن در زیر دست و پای دینکاران و اسلامیت ها دل بستن به جریانی است که «نواندیشی دینی» خوانده می شود؟

من، به سهم خود، به این پرسش پاسخی دو گانه دارم. از یکسو، تصور من آن است که ما هنوز نواندیشی مستقل دینی (یا، در واقع، مذهبی) نداریم و اکثریت نواندیشان ما، خود، از بستر اسلامیت و اسلام سیاسی برخاسته و بیشترین نظریه پردازی های خویش را نیز در حوزه سیاست (از پیدایش ولایت فقیه گرفته تا مسئله مشروع [شرعی] بودن حکومت) انجام داده اند و می دهند و، به یک تعبیر، خودشان قسمتی از صورت مسئله اند تا حل آن.

از سوی دیگر، اگر خاستگاه عارفان بزرگ گذشته را فرصت فروپاشی قدرت خلافت اسلامی (و تبدیل آن به عروسکی نشسته در بغداد) بدانیم و به پیدایش حکومت ها و سلطنت های محلی خودکامه که اسلام را تنها برای مشروعیت خود می خواستند و به احکام آن اهمیتی نمی دادند و از گرایشات عارفانه نیز به نفع خود سود می جستند، توجه کنیم، می بینیم که هیچ تشابهی بین آن گذشته و این اکنون وجود ندارد.

یعنی، متأسفانه، نواندیشان امروزی ما از یکسو خود در ایجاد حکومت دینکاران، و نوشتن قانون اساسی جامعه بر بنیاد شریعت آنان، نقش اصلی را داشته اند و، از سوی دیگر، هم اکنون در قید و چاه

همین حکومت خونریز گرفتار شده و قادر به بیان اندیشه های نوآورانه خویش و تبلیغ آنها نیستند و ناگزیرند که یا در زندان روزگار بگذرانند و یا راه هجرت و تبعید خود خواسته را در پیش بگیرند و تأثیر چندانی در نوسازی درک توده ها از مذهب و خدا نداشته باشند.

از نظر من، واقعیت آن است که نواندیشی دینی تنها در غیاب حاکمیت دینکاران، و علیه آنان، امکان وجود و رشد و گسترش پیدا می کند و وضعیت نواندیشان ما از اینهمه حکایتی ندارد. بر این اساس، از هر منظر عقلانی که به این وضعیت بنگریم می بینیم که کلید حل مسئله کنونی ما نه در امید بستن به نواندیشی دینی که در اصرار بر روند پایان دادن به اسلام سیاسی و برقراری حکومتی غیر دینی - مذهبی (سکولار) قرار دارد؛ حکومتی که از یکسو احکام و شرایع مذهبی را از قوانین اساسی خارج می کند و از سوی دیگر چتر امنی برای همه ادیان و مذاهب و عقاید غیردینی یا ضد دینی، فراهم می سازد که در آن امکان نواندیشی غیرسیاسی دینی، برای تلطیف احکام مذهبی، نیز فراهم می شود.

متأسفانه، بخصوص پس از بقدرت رسیدن آقای اوباما در امریکا، و سیاست او در راستای تشویق اسلامیت ها برای رسیدن به قدرت در کشورهای اسلامی خاور نزدیک و میانه، ما هم اکنون با روندی روبرو هستیم که بجای کوشش برای دموکراتیزه کردن حکومت های سکولار و استبدادی منطقه، به سرنگون کردن آنها و ایجاد جانشین های اسلامیت مشغول است. به احتمال زیاد دلیل اتخاذ این سیاست آن است که حاصل حکومت های سکولار استبدادی در منطقه و سرکوب مظاهر دینی از جانب آنها (بجای اعطای آزادی پیروی از هر دین و آئین و سنتی) موجب آن شده است که مذهب یون چاره کار خود را در بنیادگرایی معطوف به برانداختن حکومت های سکولار ببینند و رفته رفته بصورت فتر فشرده ای در آیند که هر آن می تواند از جا بر جهد و همه چیز را بهم ریزد. و از آنجا که آنان غرب، و بخصوص امریکا، را حامی حکومت های سکولار غیردموکراتیک دیده اند، به ستیز با منافع غرب نیز می پردازد. این تفسیر، غریبان را به این نتیجه رسانده است که بهتر است خودشان روند بقدرت رسیدن اسلامیت ها را در دست داشته و کنترل کنند و آنگاه، از طریق تعامل در صحنه سیاست بین المللی، به تعدیل آنان بپردازند.

از نظر من این سیاستی سخت خطرناک است. ما نمونه بقدرت رسیدن اسلامیت ها و دینکاران را، هم در ایران ولایت فقیه و هم در افغانستان طالبان، دیده ایم و این تجربه نشان داده است که اسلامیت های نشسته در قدرت تعدیل پذیر نیستند و تا آنجا که بتوانند می تازند و جهان را با انواع خطرهای رویاروی می کنند و تنها در صورتی می توان به دفع شر آنها امید بست که ملت های تحت ستم آنها، در یک روند دردناک و بلند، از آنها رویگردان شده و بطور طبیعی خواستار برقراری حکومتی غیر دینی - غیر ایدئولوژیک شوند.

خوشبختانه، این همان واقعهء خجسته ای است که در میهن ما رخ داده. دینکاران امامی و اسلامیت های گوناگون بنیادگرا و نواندیش و اصلاح طلب و غیره، همه، امتحان خود را پس داده اند.

دیگر از لذت معنوی بردن از «صوت دلکش قرآن» در میان مردمان ستم کشیده خبری نیست. دیگر آخوند احترامی ندارد. دیگر مردم دیده اند که از لای صفحات توضیح المسائل «آیات عظام» چه خونی می چکد. و، پس، نه از «خدا»، که از «الله» این جباران - که «قاصم الجبارین» نامش داده اند - روی گردانده اند. اینگونه است که در شهر اسلامی مشهد، مأموران امر به معروف و نهی از منکر با حیرت دوپست کلیسای خانگی کشف می کنند که در آن مسلمانان سابق به نیایش مسیح مشغولند؛ یا خانقاه ها را پر از مردمی می یابند که به نیایش خدای یگانه عارفان مشغولند و، در نتیجه، ناچار می شوند تا سقف نیایشگاه را بر سر این گریختگان از «الله حکومتی» خراب کنند؛ و بر گردن پیر و جوان گردن آویز اهورمزدا را می بینند که خبر از گزینش خدائی غیر «الله» می دهد؛ خدائی که نام «خرد» را بر خود دارد و آدمیان را به صلح و آشتی فرا می خواند.

اینگونه است که، به گمان من، سیاست آقای اوباما برای کشور ما سی سال تمام تأخیر اجرائی دارد و نخواهد توانست بجائی بکشد. ما از دوران جنگ خدایان بیرون جسته ایم و با سرعت تمام به سوی حکومتی سکولار - دموکرات در حرکتیم - چه آقای اوباما و خانم کلینتون این نکته را دریابند و چه در توصیه های مشاوران ایران ستیزشان غوطه زنند.

1. <http://www.puyeshgaraan.com/ES.Notes/2008/090508-Idol-Temple.htm>

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com

مجموعه آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialaWorks.htm>